

پرونده

به باور دکتر دینانی، در جامعه امروز ایران فلسفه ورزی جای خود را به فلسفه زدگی داده است

# ایران فلسفه زدگی

فریبا کاتبی فر

هنوز هم با گذشت بیش از هزار سال از تمدن پر شکوه اسلامی، هر ایرانی با عشق و احترام از بزرگانی یاد می کند که عامل و زمینه ساز شکل گیری این تمدن بوده اند. کسانی چون فارابی، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا از جمله کسانی هستند که با تفکر تاثیر گذارشان معرفتی را رقم زدند که به عنوان حکمت و فلسفه اسلامی در تاریخ فلسفه جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. اما چه شده که امروز دیگر فیلسوفی چون ابن سینا و ملاصدرا نداریم؟ چه شده که زمینه و زمانه اندیشه و تفکر را معطوف به گذشته می دانیم و امروزمان را تنها جیره خوار گذشته دورمان به شمار می آوریم؟ آیا فلسفه و آموزش آن در جامعه امروز ما به امری سلبی و ناممکن بدل شده است؟ اگر چنین است، علت آن چیست و چه راهکاری برای برون رفت از این وضعیت می توان ارائه داد؟ دکتر ابراهیمی دینانی از جمله استادانی است که سال های زیادی از عمر خود را به تحصیل و سپس آموزش فلسفه گذرانده و از این بابت بهترین فرد برای پاسخ به پرسش از شرایط تفکر در عصر کنونی به حساب می آید.

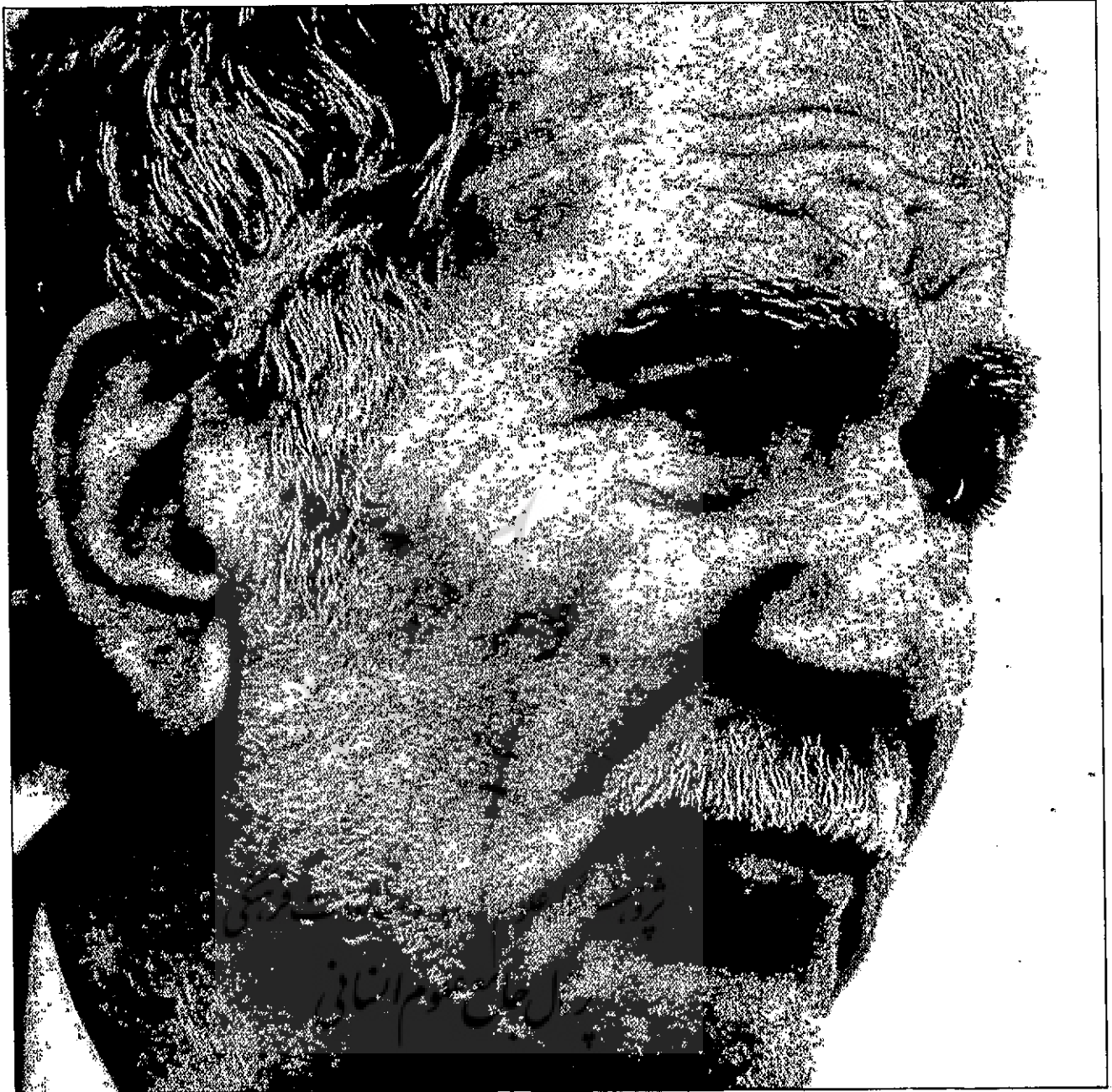
داشته باشیم. شما ایران را کنار بگذارید، در عربستان مثلاً ۱۴ قرن است فیلسوف نداریم؛ در مصر هم به همین ترتیب همین روند در همه کشورهای عربی شایع بود. حالا این را بگذارید در کنار ایران که انقراض نیست اگر بگوییم یک تنه بار فلسفه اسلامی را به دوش کشیده است.

یعنی می فرمایید نه تنها این شرایط بد نیست بلکه یک شرایط استثنایی و بسیار خوب است؟

من دارم درباره تاریخ فلسفه اسلامی و نقش ایران در آن صحبت می کنم که این به عقیده بنده کاملاً با سرنوشت فلسفه در دیگر کشورهای اسلامی متفاوت است. خدمتی که فلاسفه مسلمان ایران به فلسفه و حکمت کردند غیر قابل انکار بوده و این به خاطر جایگاه خاص ایران

به نظر می رسد فلسفه در جامعه امروز ما دیگر جایگاه برجسته ای را که در گذشته شاهدش بودیم، ندارد. این روندی است که پس از ملاصدرا که در واقع آخرین فیلسوف بزرگ ایران زمین بود، آغاز شد و با وجود فراز و نشیب های بسیار و حکما و متفکران موردی که در این دوران حدوداً ۴۰۰ ساله پس از ملاصدرا رخ نمودند، همچنان ادامه دارد. آیا شما با این ایده که ما امروز در ایران با یک فقر فلسفی مواجهیم موافقت می کنید؟

اینکه گفتید حکمای معدود و موردی در این دوره داشتیم، من این را امر منفی نمی دانم چون در حقیقت ما همیشه فیلسوف کم داشتیم و این به ذات فلسفه برمی گردد. مگر واقعاً چند ملاصدرا می توان داشت؟ اصلاً بنا نبوده و این را تاریخ هم نشان می دهد. که ما در حوزه اسلامی فیلسوف



از مهم ترین آثار دکتر  
دینانی می توان به کتاب های  
«قواعد کلی فلسفی در  
فلسفه اسلامی» (۳ جلد)،  
«وجود رابط و مستقل»،  
«مطلق و معرفت در نظر  
غزالی»، «شعاع اندیشه  
و شهود در فلسفه  
سهروردی»، «ماچرای  
فکر فلسفی در جهان  
اسلام» (۳ جلد)، «دفتر  
عقل و آیت عشق» (۳ جلد)  
و «درخشش این رشد در  
حکمت مشاء» اشاره کرد.

ارائه کرده ایم. علم بلاغت، بیان و بدیع را هم ایرانیان نوشتند. حتی باید بگوییم که اگر ایرانیان نبودند عرب ها قرآن را نمی فهمیدند. درست است که زبان آنها عربی بود ولی قشر اندکی آن را می فهمیدند و معانی آن برای اقشار زیادی از مردم عادی عرب غیر قابل فهم بود. البته پنده ناسیونالیست نیستیم بلکه اینها حرف های تاریخ است. من از خون، رنگ و نژاد صحبت نمی کنم بلکه از فرهنگ با شما حرف می زنم و حق دارم از آن دفاع کنم. مایه علت سابقه فرهنگی مان توانستیم با قرآن رابطه بهتری برقرار کنیم و به همین دلیل معارف قرآنی را ایرانیان بهتر فهمیدند. در مراسمی که وزیر اوقاف کشور ترکیه در استانبول داشت، از عظمت شهر استانبول یاد می کرد و در جایی گفت قرآن در مکه نازل شد، در مصر قرائت شد و در استانبول کتبت شد. من به ایشان گفتم که بهتر است یک جمله دیگر هم اضافه کنید و در ایران فهمیده شد.

به عنوان پرچمدار فرهنگ در هزاره های گذشته است. ایران کشوری است که جایگاه حکمت اشراق بوده و جایگاه حکمت عرفان؛ اگر یونان جایگاه فلسفه است، ایران جایگاه حکمت است. حکمای ایران باستان در هیچ کجای دنیا نظیر نداشته اند. در این مورد حتی یونان باستان هم تحت تاثیر ایران بوده است. آثار این حکمت در افلاطون آشکار است؛ یعنی اگر کسی منصفانه آثار افلاطون را بخواند، می بیند که چقدر تحت تاثیر ایران بوده است. این سابقه درخشان فرهنگی پس از اسلام هم در ایران دنبال شد. حتی پس از ترجمه فلسفه یونانی در جریان نهضت ترجمه، باز هم ایرانیان بودند که آن را به خوبی فرا گرفتند و خیلی چیزها را به آن افزودند. این قدرت فرهنگی را ما در حوزه های دیگر هم شاهدیم؛ مثلاً ما بهترین تفسیرها را برای قرآن و متون اسلامی نوشته ایم و بهترین قرآن را برای علم کلام و صرف و نحو عربی



دکتر دینائی یکی از برجسته ترین دانش آموزان در نظام آموزشی حوزه و دانشگاه است. مهم ترین استادان او در حوزه علمیه علامه طباطبائی و آیت الله ابو الحسن رفیعی قرظینی بوده اند. او در سال ۱۳۵۲ مدرک دکترای خود را در فلسفه اسلامی گرفته و پس از آن تا امروز به عنوان یکی از مهم ترین استادان فلسفه اسلامی در دانشگاه مشهد و سپس دانشگاه تهران مشغول به تدریس بوده است.



بیا وجود این تاریخ در خشان که به آن اشاره کردید، پس از قرون پنجم و ششم قمری، این روند سیر نزولی به خودش گرفت و تا به امروز هم جریان کم رنگ شدن تفکر حکمی و فلسفی ادامه یافته است.

پله، ما گذشته در خسانی در حوزه فلسفه اسلامی در ایران داشتیم ولی بعد از فراز و نشیب های بسیار - از جمله حمله مغول به ایران و پس از آن غلبه قشری نگر بر فضاهای فکری ایران - مشکلات عدیده ای ایجاد شد. عده ای با فلسفه خوب نبودند اما گروهی هم با آن دشمن بودند؛ کسانی که تنها به ظاهر امور اکتفا می کردند و بابه عمق رفتن مشکل داشتند. البته فیلسوفان ما همیشه دشمنانی داشتند. شما فکر نکنید آنها زندگی راحتی کردند؛ دشمنان فلسفه کتابها و خانهای فلاسفه را به آتش کشیدند و آنها را متواری کردند؛ مثلا شیخ اشراق در ۳۸ سالگی در حلب شهید شد یا ملاصدرا که سالها در کهنک متواری بود و در نهایت هم در شهر مکه از دنیا رفت. ماجرای زندگی فلاسفه ما ماجرای غم انگیزی است و این روند امروز هم وجود دارد. همین الان هم متفکران ما شرایط مساعدی ندارند و کارشان برای قشریون قابل تحمل نیست. خوشبختانه امام <sup>(ع)</sup> که خودشان اهل حکمت بودند، پس از انقلاب از جایگاه فلسفه دفاع کرده و حتی در نامه شان به گورباچف او را دعوت کردند که شیخ اشراق بخواند. طبعاً به خاطر جایگاه حضرت امام <sup>(ع)</sup>؛ فلسفه هم نیمه جایگهی در حوزه یا دانشگاه پیدا کرده اما واقعیت این است که این جایگاه بیشتر حالتی تشریفاتی و صوری دارد و نمی توان از آن خیلی انتظار تاثیر گذاری داشت.

خود شما از جمله استادانی هستیید که هم در حوزه و هم در دانشگاه کار فلسفی کرده اید. وضعیت آموزش فلسفی را چطور می بینید؟  
اشاره کردم که فلسفه آن شان و جایگاهی را که باید در دانشگاه های ما پیدا نکرده است. بخشی از این معضل به حساسیت هایی برمی گردد که همان طور که گفتم، در بعضی از سطوح جامعه ما نسبت به فلسفه و کار عقلانی وجود دارد. بخشی هم مشکلات ساختاری و آموزشی است که متأسفانه کم هم نیست.

بهبتر است کمی مشخص تر و به صورت موردی این مساله را بررسی کنیم. مثلاً دانشگاه تهران یکی از مهم ترین و قدیمی ترین نهاد های آکادمیک آموزش فلسفه در کشور ماست. اولاً بفرمایید فلسفه و تدریس آن از چه زمانی و به چه تریبی در دانشگاه تهران آغاز شد؟

در مورد مسائل گروه فلسفه دانشگاه تهران بهتر است با شخصی غیر از من صحبت کنید چون من خیلی دقیق از این مسائل اطلاع ندارم اما به طور کلی می توانم بگویم که گروه فلسفه یکی از گروه های قدیمی در این دانشگاه است. پایه گذار فلسفه در دانشگاه تهران مرحوم دکتر مهدوی بود که به واقع یکی از بزرگان فلسفه در کشور ما به حساب می آید و متأسفانه جایگاه مهم ایشان هنوز به خوبی شناخته نشده است. دکتر مهدوی در حقیقت پدر گروه فلسفه بود و بسیاری از مسائل گروه، چه از بابت گردآوری استادان، چه از بابت تدوین مواد آموزشی یا حتی تهیه منابع و مراجع بر عهده ایشان بود. ایشان از جان و دل برای پرورش روح فلسفه در دانشجویان مایه می گذاشت. البته بنده خود دکتر مهدوی را زیارت نکرده ام چون من اول حوزه ی بودم و سال ها پیش از انقلاب در حوزه، کار فلسفی انجام می دادم. بعد از آن هم ابتدا به عنوان استادیار در دانشگاه فردوسی مشغول به تدریس شدم تا اینکه بعد از انقلاب به دانشگاه تهران آمدم که آن زمان هم ایشان در این دانشگاه نبودند.

زمانی که شما به دانشگاه تهران آمدید چه استادانی در گروه بودند؟  
خیلی از استادانی که در حال حاضر هستند، در آن زمان هم بودند بعضی هم که الان باز نشسته شده اند؛ مثل دکتر مجتهدی، دکتر داریو یا دکتر خوانساری. در آن زمان استادان بی نظیری در گروه فلسفه حضور داشتند از جمله در حوزه فلسفه اسلامی شخصی مثل قاضل تونی که از علمای بزرگ بودند یا سید کاظم عصار که خوب، در تاریخ بی نظیر هستند. آقای توتی کتاب کوچکی منتشر کردند که بی اغراق از هزاران کتاب فلسفی پر بار تر است. ایشان به طور کلی کم می نوشت و مطمئناً اگر آثار بیشتری از ایشان منتشر می شد به جایگاه و الایشان بهتر پی می بردیم.

فکر می کنید این استادانی که از آنها نام بردید و به طور کلی استادان بزرگی که زمانی در دانشگاه تهران تدریس می کردند - کسانی چون دکتر فردید، مرحوم بزرگمهر، دکتر خوانساری، دکتر جهانبگیری و... - چه ویژگی هایی داشتند که کار فلسفی و آموزشی، آنها را نسبت به دیگران متمایز می ساخت؟

بعضی انسان ها در کار حکمت و معرفت به چنان جایگاهی دست می یابند که حتی نفس کشیدنشان اثر گذار بوده و تک تک کلماتی که بر زبان شان جاری می شود، برای مخاطبان و به ویژه دانشجویان غنیمت است. کسانی همچون سید کاظم عصار و فاضل تونی که زندگی شان را وقف حکمت و فلسفه کردند، از چنان نورانیت درونی برخوردارند که کافی است در محضرشان باشی تا به نوبه خود از دریا های معرفت بهره مند شوی. اینها صاحب نظر و صالح ترین افراد در رشته خود بوده اند و از این رو تمام سخنان، نظرات و افکارشان در راستای اعتلای اندیشه و حکمت اسلامی بود. استادانی که شما نام بردید هم به نظر من در رشته خاص خودشان چنین جایگاهی داشتند. آنها زحمت کشیده و دود چراغ خورده بودند و پیش استادان انسان استخوان شکسته بودند. آنها وارثان حقیقی سنت خود بودند و بنابراین کارشان برای نسل امروز و فردا ارزشمند است.

اگر این ملاک ها را در نظر بگیریم، متوجه می شویم این شرایط نسبت به گذشته کمتر شده است. البته من به استادان و بزرگانی که امروز در کار تدریس و پژوهش هستند، بی احترامی نمی کنم؛ بحث من در واقع متوجه آن کسانی است که با خواندن یک «هدایه الحکمه» یا «نهایه الحکمه» تصور می کنند استاد فلسفه اسلامی شده اند و وقت آن است که دانشجویان و مربدانی را گرد خود راه بیندازند. متأسفانه به نظر من ملاک های آموزشی کمی افت کرده اند. دیگر صلاحیت علمی، فکری و تحقیقاتی استادان آن اهمیت سابق را ندارد. در بیشتر مواقع ملاک های غیر علمی جای صلاحیت علمی را می گیرد و من این را حقیقاً خلاف اخلاقی و یک آفت بزرگ می دانم.

آموزش فلسفه به دانشجویان را چطور ارزیابی می کنید؟

در حوزه فلسفه اسلامی که حوزه کاری من است، چند واحد فلسفه اسلامی به دانشجویان ارائه می شود که در حد کارشناسی و عمومی کفایت می کند. با توجه به اینکه دانشجویان فلسفه دانشگاه تهران گرایش غرب دارند، خیلی ضروری نیست مباحث تخصصی فلسفه اسلامی برای این دانشجویان مطرح شود اما در عین حال نمی توان انتظار داشت با این چند واحد ما یک متخصص فلسفه اسلامی داشته باشیم چون این واحدها، با فرض اینکه خوب هم تدریس شوند، فقط در حد درآمد و آشنایی مقدماتی هستند، نه بیشتر. به همین خاطر کسانی که به این حوزه علاقه دارند، باید وقت بگذارند و خودشان مستقلانه مطالعه کنند. البته این را هم اضافه کنم که در طول سالها تدریس در دانشگاه تهران دانشجویانی داشتم که واقعا با علاقه و اشتیاق فلسفه اسلامی را دنبال کردند و در مطالعه شان دغدغه و هدف داشتند که این مایه خوشحالی من بوده است. در مجموع احساس می کنم ما دانشجویان خوبی در دانشگاه ها داریم که اگر به شکلی درست و اساسی به آنها فلسفه آموخته شود، در آینده می توانیم به کارهای بزرگ آنها امیدوار باشیم.

آیا فکر می کنید ممکن باشد که از میان این دانشجویان، در آینده یک ملاصدرا یا یک ابن سینایی دیگر متولد شود؟

درست است که ما در تدریس و آموزش فلسفی مان مشکلات زیادی داریم اما نگاه من به آینده روشن است چون در نسل جوان - به ویژه در بین دانشجویان - پشتکار و آمادگی ای را می بینم که قطعاً به ثمر خواهد نشست. من شخصاً این امیدواری را دارم که ما در آینده فیلسوفی در سطح ملاصدرا و چه بسا بزرگ تر از او داشته باشیم. منتها باز تأکید می کنم که فرایند تولد یک فیلسوف، فرایند پیچیده و دراز دامنی است و نمی توان انتظار داشت ما هر ساله شاهد یک فیلسوف جدید باشیم.

## بحث و جنجال و جدال فلسفی در ایران امروز از هر زمانی بیشتر شده و به این معنا فلسفه در ایران مطرح است و چه بسا می توان گفت جامعه ما فلسفه زده است اما در اینکه فلسفه و مسائل جدی و واقعی آن تا چه اندازه در کشور ما مطرح هستند، تنهایی توانم بگویم که این حقیقت در آن جنجال گم شده و جایگاه واقعی فلسفی ناپدید شده است

زرقای فیلسوفان اسلامی پی ببرند. بنابراین لازم است نقاط ضعف کارهای آنها بررسی شده و در عین حال و جوه مثبت این کارها هم روشن شود تا بتوان از آنها در کارهای تحقیقاتی داخلی استفاده کرد.

در مجموع همه این کارها مفید و موثرند و می توانند در رشد و شکوفایی فلسفه در کشور ما تاثیر داشته باشند. من امیدوار هستم که این خط فلسفی که همیشه در کشور ما بوده و این چراغی که همه جا خاموش شده بود اما در ایران خاموش نشد - هر چند که گاهی به ضعف گرایید - در آینده هم پایدار و استوار بماند. نکته عجیب در این میان این است که ایرانیان به عنوان کسانی که همیشه پرچمدار فکر فلسفی بودند، در عین حال بزرگ ترین ضربه را هم به فلسفه زدند. مثال آن غزالی است که کتاب «تهافت الفلاسفه» او یکی از مهم ترین ضربه ها را به فلسفه اسلامی زد. می خواهم بگویم فلسفه در کشور ما سر نوشت عجیبی داشته است.

از یک سو بزرگ ترین فیلسوفان در کشور ما متولد شدند و توسط همین فلاسفه فلسفه اسلامی به بالاترین جایگاه تاریخی خود دست یافت و از سوی دیگر فلسفه در این خاک دشمنان بزرگی هم داشت که نمونه اش همان طور که گفتیم غزالی بود. اجازه بدهید نکته ای را عرض کنم که فکر می کنم وضعیت فلسفه در جامعه امروز ما را به بهترین وجه روشن می کند. چند وقت پیش در خیابان با مردی برخورد کردم که از دانش آموختگان رشته مهندسی از دانشگاه آکسفورد در ۳۰ سال پیش بود. او که بر حسب اتفاق مرادید و شناخت، سوالی مطرح کرد و گفت در مجله ای که دانشگاه آکسفورد هر ماهه برایم می فرستد، در آخرین شماره آن، مقاله ای درباره فلسفه در ایران بود و نویسنده آن مقاله این نکته را مطرح کرده بود که در طول ۳۰ سال گذشته در هیچ کشوری به اندازه ایران مساله فلسفه مطرح نبوده است. این مهندس که از این حکم متعجب شده بود می خواست نظر مرا درباره آن بدانند، در جواب او گفتم من نظری درباره وضعیت فلسفه در کشورهای دیگر ندارم اما درباره وضع فلسفه در ایران می توانم بگویم که بله، بحث و جنجال و جدال فلسفی در ایران الان از هر زمانی بیشتر شده و به این معنا فلسفه در ایران مطرح است و چه بسا می توان گفت جامعه ما فلسفه زده است اما در اینکه فلسفه و مسائل جدی و واقعی آن تا چه اندازه در کشور ما مطرح هستند، تنهایی توانم بگویم که این حقیقت در آن جنجال گم شده و جایگاه واقعی فلسفی ناپدید شده است.

با توجه به شرایط و نیازهای امروز ما، فکر می کنید چه مباحث و مسائلی در فلسفه ما مطرح هستند که جا دارد علاقه مندان، محققان و متفکران ما به آنها بپردازند؟

بهبتر است درباره فلسفه، گزینشی برخورد نکنیم. ما باید همواره به خود فلسفه و اصل حکمت بیندیشیم. فلسفه هستی شناسی است و مثال هستی پریش مهم است؛ یعنی تعمق در هستی اصل فلسفه است. پس زمانی که به اصل و بنیاد فلسفه می اندیشیم و درباره آن تعمق می کنیم، باقی مسائل هم به دنبال آن خواهند آمد و پیرو آن روشن می شود که چه مسائلی در اولویت قرار دارند. اساسا اولویت همواره با خود هستی است، با معنای زندگی است؛ یعنی اینکه ما تعمق کنیم و ببینیم که زندگی چه معنایی دارد و در پرتو این معنا حقیقت و غایت این زندگی چیست.

یکی از روش ها و حوزه های تحقیقاتی ای که امروزه در نهادهای فلسفی ما جایگاهی را به خود اختصاص داده، مطالعات تطبیقی است. به نظر می رسد مطالعات تطبیقی راهکار مناسبی باشد که از یک سو بتوانیم فلسفه و تفکر گذشته را به افق امروزی خود نزدیک تر کنیم و با بازخوانی در این سنت راهی برای تداوم فکر و تفکر فلسفی در آینده بکشاییم و از سوی دیگر با این روش دو جریان فکری اسلامی و غرب را به هم آوردی با یکدیگر آورده و از این راه ظرفیت های درونی و بالقوه فلسفه اسلامی را مطابق با شرایط و نیازهای امروزمان شکوفا کنیم. نظر شما درباره این حوزه مطالعاتی چیست و فکر می کنید آیا می توان به آن امید داشت؟

کارهای تطبیقی در مجموع خوب و مفیدند. به هر حال فلسفه غرب فلسفه عمیقی است و اگر کسی با این فلسفه و مبانی آن آشنایی داشته باشد، قطعاً فلسفه اسلامی را بهتر خواهد فهمید. به عنوان مثال اگر کسی با فلسفه هگل آشنایی داشته باشد، قطعاً عمق فلسفه ملاصدرا را بیشتر درک می کند. در این میان بسیار مفید است کارهایی که غربی ها درباره فلسفه اسلامی انجام داده و بسیاری از آنها هم ترجمه شده اند، مطالعه شده و نگاه آنها به فلسفه و فیلسوفان اسلامی بررسی و تحلیل شود. به عقیده بنده بعضی از این کارها خوب و قوی هستند و بعضی هم ضعیف. اما در مجموع فکر می کنم غربی ها هنوز نتوانسته اند به